

لکه تنگ نازدودنی است

□ جنایات رژیم "ولایت فقیه" هیچگاه مشمول مرور زمان نخواهد شد.

نمایندهگان جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی، به هنگام دفاع از رژیم متبوع خویش، همواره به یک استدلال بی پایه متوسل می شوند و آن اینکه گویا مبارزان اعدام شده زندانیان سیاسی ایران مشتی تروریست هستند و از این رو کشتن و زندانی کردن آنان عملی قانونی و موجه است. این استدلال مستعمل معمولا با یک پرسش تکمیل می شود. نمایندگان جمهوری اسلامی از مخاطبان می پرسند که چرا مجامع بین المللی درباره محکومیت کسانی که به اعمال تروریستی می پردازند، قطعنامه صادر نمی کنند؟

تکرار مکرر استدلال فوق نشان می دهد که کارگزاران "ولایت فقیه" ظاهرا تاکنون در توجیه آنچه در ایران می گذرد، استدلالی "محکم" تر از این نیافته اند. بعید به نظر می رسد که اینگونه لاطائلات، حتی طرح کنندگان آن ها را هم مجاب کند. زیرا هرکس اندک آشنایی با وظایف سازمان ملل متحد داشته باشد، بخوبی می داند که ارگان های ویژه این سازمان تنها کردار دولت های عضو را بررسی می کنند و نه عملکرد این یا آن گروه را. اما در هرحال این مسئله اصلی نیست. کسانی که زندانیان سیاسی را به اعمال تروریستی متهم می کنند، می بایست اطلاعات مشخص درباره تک تک اعدام شدگان به کمیسیون حقوق بشر تحویل دهند.

طی سال های حاکمیت جمهوری اسلامی، هزاران تن از اعضا و هواداران حزب توده ایران و دیگر سازمان های آزادی خواه و

ادامه در صفحه ۲

شادباش به مناسبت آغاز سال ۱۹۹۰

سال نو میلادی فرامی رسد، سال ۱۹۹۰

بنا بر سنت خجسته ای که ریشه در سده ها و سرشت نوجوی انسان دارد، بشریت نوشدن هرسال را، سرود شادی برلب، با پوشاندن لباس نو بر قامت آرزوها و آرمان های بالابند خود آغاز می کند. با گرامیداشت این سنت انسانی، حزب توده ایران سال نو میلادی را به همه مسیحیان جهان بویژه هم میهنان مسیحی مان که در شرایط دشوار حاکمیت و ستم رژیم "ولایت فقیه" زندگی می کنند، شادباش می گوید و امیدوار است سال ۱۹۹۰، سال تحکیم پایه های صلح و امنیت بین المللی، تشنج زدایی، پیشرفت و دوستی بین خلق ها و کشورها برپایه همزیستی مسالمت آمیز، سال احترام به آزادی خلق ها در تعیین سرنوشت و گام برداشتن در راه حل مسائل همه بشری باشد.

مورد توافق تکیه گردد نه موارد نفاق و جدایی.

به باور ما، احزاب و سازمان ها و شخصیت های سیاسی اپوزیسیون در یک مورد مشخص با هم توافق کامل دارند و آن وجود بحران عمیق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی در جامعه و بی آمدهای مخرب آن برای مردم است. اگر تشدید مستمر ترور و اختناق و زیرپاگذاشتن حقوق بشر در جامعه را هم به آنچه گفته شد بیافزاییم، تصویر جامع تری بدست خواهیم آورد.

آیا باید به حیات رژیم زاینده فقر و مسکنت و ظلم و جور بی پایان خاتمه داد؟ به نظر می رسد پاسخ همه نیروهای دمکراتیک راستین به این پرسش یکی است، آری، باید میلیون ها ایرانی را از چنگال رژیم "ولایت فقیه" نجات داد! چگونه؟ در اینجاست که باز همان شعار عمده، یعنی ضرورت عاجل تشکیل جبهه واحد نیروها مطرح می شود.

تاسف آور است که ما هنوز نتوانسته ایم زبان مشترک پیدا کنیم. علت این "سهل انکاری" هم برکسی پوشیده نیست. ما، هنوز هم سرگرم بحث های بی سرانجام هستیم. روزنامه نگاران وابسته به این یا آن حزب و سازمان، هنوز هم به برجسب زنی متقابل مشغولند و

ادامه در صفحه ۲



شماره ۲۹۲، دوره هشتم، سال ششم، ۱۲ دی ۱۳۶۸

اتحاد تنها راه نجات است

سرگردان در کشورهای جهان بتوانند به زاد و بوم خویش بازگردند.

آیا این خواست ها برای تبدیل شعار تشکیل جبهه واحد نیروهای سیاسی دمکراتیک به یکی از شعارهای عمده روز کافی نیست؟ حتما خواننده عزیز می که ما را مخاطب قرارداده با این نظر موافق است. اما، پرسشی که می باید حتما پاسخش را داد آن است که چرا و به چه علت احزاب و سازمان های سیاسی اپوزیسیون که در حرف خواهان اتحاد نیروها هستند، در عمل راهی دیگر و حتی راه تفرقه را می پیمایند؟

برای پاسخ به این پرسش نخست باید دید، چه مسائلی اصولا معرف وجه تمایز یک نیروی سیاسی از دیگری است؟ مهمترین مسئله وجه تمایز، قاعدتا باید فرق در عقاید و نظرات و برنامه های اجتماعی - اقتصادی ناشی از آنها باشد. اما این یک امر کاملا طبیعی است و در صورت مراعات فرهنگ بحث سیاسی نمی تواند و نباید نقش عامل جدائی تاسرحد نفاق را ایفا کند. ما می گوئیم این امر طبیعی است، زیرا در غیر اینصورت نیازی به وجود احزاب و سازمان های گوناگون نمی بود و همه می توانستند در یک حزب "بکنند".

بنابراین در شرایط ویژه، یعنی هنگامی که همه نیروهای دمکراتیک دارای عقاید و نظرات گوناگون بناچار در برابر یک دشمن قرار می گیرند، عقل سلیم گردهمایی آنها را در یک صف واحد دیکته می کند. به بیان دیگر، در چنین شرایطی باید روی موارد

یکی از خوانندگان در نامه - ای می پرسد: چرا "نامه مردم" اینهمه مقاله و فراخوان درباره ایجاد جبهه واحد نیروهای سیاسی اپوزیسیون منتشر می کند؟ پاسخ بسیار ساده و روشن است: برای اینکه حزب توده ایران در راه آزادی و سعادت خلق پیکار کرده و می کند و می کوشد تا هرچه زودتر توده های میلیونی را از چنگال فقر و مسکنت و ظلم و جور بی سابقه کنونی نجات دهد. برای اینکه میلیون ها ایرانی

رفیق آریسمندی

درگذشت

رفیق رودنی آریسمندی، صدر حزب کمونیست اروگوئه، در روز چهارشنبه ۲۷ دسامبر بعد از یک دوره بیماری سخت، در سن ۷۶ سالگی چشم از جهان فرو بست. این رفیق مین دوست و انترناسیونالیست پر شور، در درازای دهه ها، در مین و در بین هم میهنان خود چهره سیاسی ای آشنا و شخصیت اجتماعی ای خوشنام و برجسته بود.

رفیق آریسمندی ۲۷ سال به عنوان نماینده برگزیده مردم در پارلمان اروگوئه حضور یافت. او از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۸۸ دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اروگوئه بود و از آن پس به صدارت حزب برگزیده شد.

ما درگذشت رفیق آریسمندی، کمونیست فداکار و پژوهشگر مشهور دانش مارکسیستی - لنینیستی را به اعضای حزب کمونیست و همه نیروهای مترقی اروگوئه و نیز بازماندگان آن رفیق تسلیت می گوئیم.

آینده بدون گذشته وجود ندارد

۶، ۵، ۴

شرکتهای مضاربه ای

۲

"مارکسیست ارتدکس" یا دیکتاتور شوینیست

۶

زنده باد آزادی و صلح، سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"!

## اتحاد تنها راه ...

با زیرگذاردن ابتدائی ترین موازین روزنامه نگاری به انواع شایعه پراکنی تا سرهمبندی "مصاحبه" برای بالا کشیدن سازمانی و کوییدن سازمان دیگر و... ادامه می دهند.

نقش روزنامه های وابسته به احزاب و سازمانهای سیاسی در هموار ساختن راه اتحاد نیروها بی اندازه اهمیت دارد. آنها هستند که با تحلیل ها و تفسیرهای واقع بینانه و دور از تعصب مسلکی می توانند با تسهیل اتحاد نیروها، توده ها را به حرکت در آورند و یا برعکس نقش مخرب در این زمینه ایفا کنند. از این دیدگاه روزنامه ها و روزنامه نگاران مسئولیت تاریخی خاصی به عهده دارند. زیرا آنها قادر به هدایت افکار عمومی هستند. اگر چشم خود روزنامه نگار به علت کین و نفرت به این یا آن حزب و سازمان بسته شود، چشم خواننده اش نمی تواند باز باشد.

پرسش مهمی که همه ما باید به آن پاسخ صریح دهیم چنین است: آیا نیروهای سالم اپوزیسیون قادرند به پیشداوریها و مجادلات لفظی و قلمی پایان دهند و در صف واحدی با شعارهای مشترک در راه سرنگون کردن رژیم "ولایت فقیه" به منظور تغییر بنیادی ساختار حکومتی کنونی، یعنی گشودن راه ایجاد جامعه ای آزاد و زندگی بهتر، گام بردارند؟ پاسخ منفی به این پرسش قطع یک معنا می تواند داشته باشد: "برنامه ریزی" اقامت طولانی در مهاجرت.

البته، این به معنای تعطیل مبارزه در داخل کشور نبوده و نیست. چنین تصویری باطل است. نباید فراموش کرد که مبارزه اصلی در درون مرزها جریان دارد و مهاجرت در صورت اتحاد نیروها می تواند کمک موثری در جهت تسریع انسجام و تصویب آن انجام دهد.

مبارزه در کشور به اشکال گوناگون ادامه دارد. نمایندگان طبقات و لایه های اجتماعی مختلف آشکار و پنهان در جامعه عمل می کنند. این روند جریان خواهد یافت. ناگفته نماند که سازمان های مخفی احزاب نیز به گسترش و تعمیق این روند یاری می کنند. رویدادهای دهه گذشته، توده ها را هرچه بیشتر "سیاسی" بار آورده و تقریباً اکثر مردم و از آنجمله و بویژه نسل جوان عمیق تر از گذشته به سایه روشن های سیاست پی برده اند. و این عامل، تعیین کننده است.

این که همه نیروهای سیاسی هریک به شکلی از رژیم ضد خلقی حاکم ضربه دیده اند، حقیقتی انکارناپذیر است. آیا رژیم تنها توده ایها و دیگر هواداران سوسیالیسم علمی را می کشد و فقط احزاب و سازمان های آنها را غیرقانونی اعلام می کند؟ البته نه! گناه دکتراستی چه بود که به دست دژخیمان رژیم به هلاکت رسید؟ تقصیر اعدام شدگان روزها و هفته های اخیر چیست؟ چرا رژیم حتی حاضر به پذیرش فعالیت علنی "نهضت آزادی"، سازمانی که شخصیت سیاسی- مذهبی ای مانند مهندس بازرگان، اولین نخست وزیر پس از انقلاب بر راسش قرار دارد، نیست؟

## لکه ننگ نازدودنی ...

مترقی، به دست ارگان های سرکوبگر رژیم به قتل رسیدند.

در شرایطی که معمولاً نحوه و زمان بازداشت، جریان بازجویی و اصولاً تمام سیر کار قضایی درباره قاتلان و دزدان عادی با طول و تفصیل در مطبوعات کشور انعکاس می یابد، جریان بازداشت، زندان و اعدام مبارزان سیاسی، با وسواس از افکار عمومی ایران و جهان پنهان نگه داشته می شود.

اگر مبارزان سیاسی واقعا هم تروریست هستند، چرا مسئولین قضائی رژیم ترجیح می دهند همه چیز را در مورد آنان در پشت پرده انجام دهند؟ و مهمتر از آن چرا رژیم حتی به احکام فرمایشی صادر شده از سوی بیدادگاه های خود نیز پایبند نبوده و نیست. "نامه مردم" در گذشته صورت اسامی اینگونه شهیدان را که به موقع خود میزان محکومیتشان در روزنامه های مجاز آمده ولی بعدها در جریان فاجعه ملی قتل عام شده اند، منتشر کرده است. اما رژیم تاکنون هیچ توضیحی درباره علل اعدام آنان به افکار عمومی نداده است.

نماینده ویژه رژیم، اطلاعات موجود در گزارش کمیسیون حقوق بشر درباره اعدام مبارزان سیاسی به نام "فاجعه" و "سوداگرمرگ" را انکار می کند. ولی عباراتی که وی در جریان بحث پیرامون این موضوع به کار می گیرد، خود بهترین دلیل در محکومیت رژیم است. به این عبارات دقت کنید: "... در رابطه با چنین اتهام بزرگی، تنها در پاراگراف ۶۲ گزارش به نام سه نفر اشاره شده که آنان هم در تحقیقاتی که ظرف هفته گذشته انجام شد، مشخص گردید که هیچگونه سابقه ای در رابطه با اعدام در ایران در موضوعات گروهکی نداشته و طی سال ۱۳۶۸ نیز در رابطه با مواد مخدر

لطیف ایرانیان در مهاجرت گسترده است و شرایط زندگی آنان نیز با یکدیگر فرق زیادی دارد. اما، همه آنان در غربت و دور از وطن زندگی می کنند. اکثریت قاطع مهاجران زندگی در میهن را به دوری از آن ترجیح می دهند. کودکان ما می روند تا ایرانیت خود را از دست بدهند. آیا می توان ناظر این پدیده ها بود و خاموش نشست؟

بدینسان، هم مصالح خلق و میهن و هم منافع فردی ما را مجبور می کند تا با تمرکز توجه روی مسائل مورد موافقت، راه مبارزه علیه رژیم را هموارتر سازیم. همه ما از آزادی و دموکراسی و پلورالیسم سیاسی و اقتصادی سخن می گوئیم، ولی نمی خواهیم گام جدی در جهت دستیابی به آنها برداریم. آیا خود هدف رسیدن به آزادی و دموکراسی نباید مهمترین انگیزه اتحاد نیروها در جبهه واحد باشد؟

سیاست حزب ما پیرامون ایجاد جبهه واحد روشن است. ما اعتقاد واقعی و بی خدشه به آزادی و دموکراسی و صلح را گام نخست و مهم در راه گردهم آیی نیروهای دارای عقاید و نظرات مختلف می دانیم.

اعدام نشده اند" ("اطلاعات" - ۱۱ آذر ۶۸). در جریان این شعبده بازی با کلمات بالاخره برای شنونده جملات فوق روشن نمی شود که آیا افراد مذکور زنده اند یا نه؟ نماینده ویژه اگر ریگی به کفش نداشت، می توانست صریحاً وضع این افراد را برای مستمعین تشریح کند. روشن است که هدف از تنظیم این جملات دوپهلوی رفع مسئولیت از دولت جمهوری اسلامی، در قبال شهروندان خویش است. به این ترتیب وی ظاهراً به اتهام "پاسخ" داده، ولی در واقع هیچ پاسخی نداده است.

بناباه ادعای نماینده ویژه گروه کثیری از زندانیان سیاسی در چند نوبت مشمول "عفو" "رهبر فقیه" ج. ا. و "رهبر" قلمی آن شده اند. در اینکه تعدادی از زندانیان سیاسی تحت فشار افکار عمومی ایران و جهان از زندان ها آزاد شده اند، تردیدی نیست.

اما این آزادشدگان نیز، همانگونه که بارها در "نامه مردم" و دیگر نشریات مترقی، براساس اخبار مستند اعلام شده، دائماً تحت پیگرد و آزار ارگان های سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار دارند.

منازل آنان گاه و بیگاه آماج یورش واقع می شود و خود از نو به زیربازجویی کشیده می شوند. علاوه بر این، جمع بزرگی از عفو شدگان شامل کسانی هستند که فعالیت یا حتی اعتقادات سیاسی معینی نداشته اند و تنها به صرف وابستگی خویش یا دوستی با مبارزان سیاسی و گاه حتی برحسب اشتباه و تصادف به زندان های جمهوری اسلامی می افتند. اینگونه افراد را معمولاً پس از ماه ها آزار و شکنجه با اخذ تعهد و ضمانت از زندان آزاد می کنند و اسامی آنان را به عنوان عفو شدگان انتشار می دهند.

نماینده جمهوری اسلامی ترجیح داده به مسائل مطروحه درباره شیوه های کار محاکم و ارگان های قضایی جمهوری اسلامی نپردازد. او تنها با حالت حق به جانبی "عدم موافقت" خود و دولت متبوعش را با این مباحث اعلام داشته و ابراز آمادگی کرده که در زمینه "معرفی" "حقوق اسلامی" با نمایندگان ویژه سازمان ملل همکاری کند! بعید به نظر می رسد که علل سکوت آقای خوشرو، در این زمینه بر احدی پوشیده باشد. موازین قضائی حاکم بر جمهوری اسلامی، در هیچ مجمع جهانی قابل دفاع نیستند. بحث پیرامون آنها، تنها می تواند رژیم را بی آبروتر کند و چهره اش را به مثابه یک حکومت قرون وسطائی و نامعاصر بیش از پیش آشکارتر سازد. گذشته از این، خواست سازمان ملل و جمهوری اسلامی رعایت مفاد اعلامیه "جهانی حقوق بشر" است، نه "موازین اسلامی". اعلامیه ای که دولت ایران نیز به مثابه دولت امضاء کننده ملزم به اجرای مفاد آن است.

رهبران جمهوری اسلامی بر این تصورند که به کمک وقاحت و سردواندن جنایات خود را بتدریج به فراموشی خواهند سپرد. اما این تصویری است باطل. جنایات رژیم "ولایت فقیه" هیچگاه مشمول مرور زمان نخواهد شد. قاتلان و جنایتکاران باید جوابگوی آن همه تبهکاری باشند. و آن روز چندان دیر نیست.

## شرکت های مضاربه ای

"بدینها"، "تولیدی پوشاک کیمیا"، "تهران پیکر"، "تهران ابزار"، "خانه دانش آموز"، و "تعاصه".

شرکت های مضاربه ای علیرغم کارزارهای تبلیغاتی جتاجی در جمهوری اسلامی، از حمایت های گسترده روحانیون و کارگزاران ذینفوذی در حاکمیت برخوردارند. دقیقا به همین خاطر است که موفق می شوند برای خود "تشکیلات مافیایی" و "گارد مسلح" بوجود آورند. فردی در مصاحبه با "کیهان" می گوید: "شرکت سحر و الیکا واقعا يك تشکیلات مافیایی است. در این شرکت دو سازمان "حراست" و "امور اداری و بازرسی" اوضاع را تحت کنترل دارند. یکی از دوستان من که در این شرکت کار می کرد، به خاطر طرح سوال در مورد چگونگی فعالیت شرکت، مورد بازجویی قرار گرفت و سه روز بعد اخراج شد.

رئیس "حراست" سرهنگ بازنشسته ارتش بوده و امور اداری و بازرسی توسط يك سرهنگ بازنشسته ژاندارمری کنترل می شود... مدیر عامل شرکت دارای گارد مسلح است... "ع - پ" گارد اختصاصی مدیرعامل مسلح بوده و معلوم نیست چه کسی اجازه حمل اسلحه به وی داده است... "بی - پ" برادر "ع - پ" در حال حاضر با ۲۰ محافظ دیگری که پیرامون خود دارد مدیر عامل را حفاظت می کنند... ("کیهان" ۶۸/۸/۲۹).

در اوضاع و احوال کنونی، بدون تغییر ساختار اقتصادی - اجتماعی، بدون برنامه ریزی، بدون گسترش بخش های تولیدی صنعت و کشاورزی، اتخاذ يك رشته تدابیر پولی و اقتصادی از جمله در راستای برقراری کنترل بانک ها برگردش پولی کشور نمی توان جلوی رشد و گسترش سرسام آور واسطه گری و دلالی و احتکار و سلف خری و... و از جمله شرکت های مضاربه ای را گرفت. با توجه به حمایت وسیع محافل پرنفوذی در حاکمیت از شرکت های مضاربه ای می توان گفت، علیرغم سر و صدای بسیار، این شرکت ها را از بین نخواهند برد، بلکه در بهترین حالت آنها را زیرپوشش "شرعی" و "اسلامی" تازه ای خواهند برد.

همین حد سرمایه دارند" ("کیهان" ۶۸/۹/۱). این شرکت ها به خاطر خصلت غارتگرانه فعالیت شان سودهای کلانی به جیب می زنند و از اینرو قادرند در قبال دریافت ۱۰۰ هزار تومان در ماه ۲ تا ۴ هزار تومان و حتی اخیرا برای مدت ۲۰ روز ۴ هزار تومان سود بپردازند.

این شرکت ها با تمرکز بخش چشمگیری از نقدینه سرگردان ۱۹۰۰ میلیارد تومانی موجود در جامعه در دست خود، فشار بسیاری بر سیاست پولی، مالی و اقتصادی کشور وارد می سازند. فعالیت این شرکت ها که بطور عمده در بازارپروتنق دلالی و واسطه گری، احتکار، گران فروشی و بازار سیاه ارز و طلا و... متمرکز است، خصلتا تورم زاست. این شرکت ها با هماهنگی یکدیگر و با بهره برداری از سرمایه کلان و شبکه های مافیایی خود به سادگی

قادرند عنان و مهار قیمت گذاری این یا آن کالا را به دست گیرند. به نوشته "کیهان" اول آذر ماه "چندی پیش عده ای در ارتباط با احتکار سبب زمینی دستگیر شدند. این عده در تحقیقات اعتراف نمودند که قصد داشتند با وجود آوردن زمینه کمبود این محصول و گران فروختن آن به مردم، بالغ بر پانزده میلیارد تومان سود ببرند... این عده... رقمی حدود بیست

میلیارد تومان سرمایه گذاری کرده و با آن کل تولید سبب زمینی کشاورزان را کیلویی ۸ تا ۹ تومان پیش خرید (سلف خری) کرده بودند". دولت ج. ا. هیچ نظارتی بر فعالیت این شرکت ها ندارد. بسیاری از این شرکت ها حتی بطور رسمی به ثبت نیز نمی رسند. آنها هم که به ثبت می رسند، از سوی هیچ نهاد و دستگاهی کنترل نمی شوند. اغلب این شرکت ها نه تنها دیناری مالیات نمی پردازند بلکه کلاهبرداری نیز می کنند. کم نیستند شرکت هایی که بویژه در سال های اخیر، مدیرانشان تحت پیکرد قرار گرفته اند، از جمله، شرکت

در هفته های اخیر کوس رسوایی شرکت های مضاربه ای در ایران پرسرهر کوی و برزن به صدا درآمد. بدینسان پس از روشن شدن نقش بحران زا و پیامدهای ویرانگر فعالیت صندوق های قرض الحسنه در اقتصاد کشور، ماهیت یکی دیگر از نهادهای مولود دوران حاکمیت جمهوری اسلامی افشا گردید. درباره نقش و شیوه عملکرد شرکت های مضاربه ای در برخی مطبوعات افشاگریهای بسیاری صورت گرفت. در پی آن، بیش از ۱۴۰ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی طی نامه ای از رفسنجانی رئیس جمهور، خواستند که از فعالیت این شرکت ها جلوگیری بعمل آورد، رئیس قوه قضائیه آمادگی دستگاه قضایی را برای تحت پیگرد قرار دادن شرکت های مضاربه ای و اداره آگاهی آمادگی خود را برای دستگیری مسئولان شرکت های مضاربه ای متخلف اعلام داشت و همچنین وزیر اقتصاد و دارایی طی فرمانی، "شورای پول و اعتبار" را مامور بررسی وضعیت این شرکت ها کرد.

در حال حاضر، مسئولان، کارگزاران و رسانه های گروهی رژیم به گونه ای درباره فعالیت شرکت های مضاربه ای هشدار می دهند که گویی این شرکت ها در حلاله بعمل آمده اند و اساسا سیاست اقتصادی رژیم و گرایش سیاسی آن در دفاع از منافع کلان سرمایه داران در این میان نقشی ایفا نکرده است.

رشد قارچ گونه شرکت های مضاربه ای در شرایط بحران ژرف اقتصادی - اجتماعی و رشد سرطانی بخش واسطه گری و دلالی و بازرگانی به هیچ وجه تعجب آور نیست و یکی از عوامل عمده و اساسی و قانونمند تشدید بحران بشمار می رود. این شرکت ها زیر شعار "پول از شما، کار از ما" بر مبنای عقود یا قراردادهای "شرعی" پا می گیرند و همانند صندوق های قرض الحسنه از مقولات مربوط به "اقتصاد اسلامی" بشمار می روند. خمینی در رساله خود در بخش مسائل اقتصاد اسلامی، در تعریف "مضاربه" می گوید: "مضاربه که به آن قراض نیز گفته می شود، قراردادی است میان دو طرف که بر مبنای آن یکی عهده دار سرمایه و دیگری عهده دار کار برای تجارت می شود و سود آن میان آن دو تقسیم می شود". بر این بنیان، شرکت های مضاربه ای با گردآوری اندوخته های اندک مالی مردم، بطور عمده با برپایی شرکت های تجاری و از طریق واسطه گری، دلالی، احتکار و گران فروشی به غارت می پردازند. این شرکت ها نقش بسیار مخربی در اقتصاد بحران زده کشور بازی می کنند.

حجم سرمایه این شرکت ها سر به صدا میلیارد تومان می زند. به نوشته روزنامه "کیهان" برای مثال "شرکت مضاربه ای دولت - خواهان بیش از ده میلیارد تومان - سحروالیکا بیش از هفت میلیارد تومان و سایر شرکت ها دیگر مثل وجین - افشین و پیشگامان و غیره در



## آینده بدون گذشته وجود ندارد

سرنگون ساختن رژیم "ولایت فقیه" را شرط عمده دستیابی به شعار پیش گفته می دانیم، هدف معینی را تعقیب می کنیم. این هدف تامین عدالت اجتماعی در جامعه قهرزده ماست. آزادی های دمکراتیک به باور ما وسیله ای است برای تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی و برخورداری از زندگی انسانی. یک نظر، حتی گذرا به رویدادهای جهان موبد آن است که مردم تعداد بیشماری از کشورهای جهان که در ادبیات سیاسی رایج از آنها به عنوان کشورهای "جهان سوم" نام برده می شود، در راه برخورداری از یک زندگی کم و بیش مرفه، یعنی در راه استقرار عدالت اجتماعی مبارزه می کنند. آنچه حائز اهمیت است و باید در نظر گرفته شود، تعلق تقریباً همه این کشورها به نظام سرمایه داری است. به دیگر سخن، تقریباً در اکثریت مطلق کشورهای "جهان سوم" مناسبات سرمایه داری به این یا آن شکل توسعه می یابد و همه آنها در مدار نظام سرمایه داری جهانی قرار دارند. در چنین شرایطی آیا می توان نگاه را فقط به وضع در کشورهای محدود و تنها خطرات ناشی از برخورد آنها دوخت؟ آیا می توان مضرات عظیم دامنگیر میلیاردها انسان در "جهان سوم" را که به باور ما خطری مشابه خطر جنگ هسته ای است نادیده گرفت؟

حزب توده ایران در راه رفع خطر جنگ هسته ای مبارزه کرده و خواهد کرد. هم اکنون در اروپا در راه ایجاد "خانه اروپا" که در آن انسان ها در رفاه و صلح و آرامش بسر برند، مبارزه می شود. ما موافق ایجاد چنین "خانه ای" هستیم. اما، در عین حال فراموش نمی کنیم که میهن ما یک کشور اروپایی نیست. ما توده ایها به عنوان میهن پرستان واقعی، خواهان ایجاد "خانه آسیا" با همه شرایط پیش گفته هستیم. ما، خواهان زندگی مرفه برای میلیون ها ایرانی محروم هستیم و در راه آن مبارزه می کنیم.

یافتن طرق تامین یک زندگی مرفه و انسانی برای مردم ایران، از جمله مستلزم داشتن تصویری واقعی از اوضاع اقتصادی - اجتماعی دیگر کشورهاست. از این نقطه نظر است که ما جدا ساختن مصنوعی کشورهای پیشرفته صنعتی از مجموعه جهان سرمایه داری را درست نمی دانیم. به همین سبب ما می گوئیم تا به پرسش های طرح شده در آغاز این مقاله پاسخی کلی در بطن تحلیل اجتماعی - اقتصادی در جهان سرمایه داری بدهیم.

وقتی از رشد تولید صنعتی و کشاورزی در کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری سخن می گوئیم، برای دوری جستن از اشتباه در سیاست، حتماً باید، حقایق جهان سرمایه داری را واقع بینانه مورد نظر و توجه قرار دهیم. آری کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری، توانسته اند با انجام اصلاحاتی در مراحل

رویدادهای کشورهای سوسیالیستی همراه با تغییرات پهنج و پریچ و خم، خواه ناخواه مسائلی را پیش روی همه ما مطرح کرده که باید درباره آنها بیاندیشیم و به نتیجه معقول برسیم. نامه هایی که در این اواخر به دست ما رسیده، بیانگر پاره ای سردرگمی هاست و این نیز کاملاً طبیعی است.

می پرسند: تغییرات گاه ژرف و کیفی در برخی از کشورهای سوسیالیستی را چگونه باید ارزیابی کرد آیا این تغییرات به معنای رویگردانی از سوسیالیسم نیست؟ در پیوند با این پرسش مسئله ضرورت و یا عدم ضرورت نظام سوسیالیستی به مثابه جایگزین سرمایه داری مطرح می شود. برخی دیگر با طرح دستاوردهای کشورهای رشد یافته صنعتی غرب طی دهه هشتاد در زمینه بهره برداری گسترده از تکنولوژی مدرن در تولید و تامین زندگی کم و بیش مرفه برای اکثریت اهالی، اصولاً مسئله تعویض صورتبندی سرمایه داری با صورتبندی دیگری را زیرعلامت سوال می برند. هستند افرادی که با تکیه بر ریوتیزه و کامپیوتریزه و خودکار شدن رشته های معینی از تولید، معتقد به پایان نقش طبقه کارگر در جامعه و منکر وجود بهره کشی انسان از انسان در جوامع سرمایه داری هستند.

ما در صدد آن نیستیم تا به تک تک این پرسش ها به صورت جداگانه پاسخ دهیم و نیازی هم برای این کار نمی بینیم. ما در جهانی زندگی می کنیم که نمی توان آن را فقط در محدوده تنگ کشورهای سوسیالیستی و یا سرمایه داری رشد یافته مورد بررسی قرار داد. جهان کنونی پهنج تر از آن است که بتوان وضع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در هر گوشه ای از آن را در یک یا دو مقاله تحلیل کرد. وقتی سخن از سوسیالیسم و سرمایه داری در میان است باید وضع عمومی بیش از ۱۵۰ کشور را مورد بررسی قرار داد. از این مجموعه تنها تعداد اندکی نظام سوسیالیستی را پذیرفته اند و بقیه هر یک به نوعی در مدار نظام سرمایه داری قرار دارند. میهن ما ایران هم به این گروه از کشورها تعلق دارد.

حال ما، در تحلیل رویدادهای جهان و از آنجمله رویداد های کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری رشد یافته - بویژه حال و آینده کشور خود را در نظر می گیریم. تحلیل وضع جهان برای ما هدف نیست. هدف ما، جستجوی راهی است که بتواند دهها میلیون هموطن ما را از فقر و مسکنت نجات دهد.

مثلاً، وقتی ما می گوئیم و می نویسیم باید در درجه اول در راه آزادی و صلح مبارزه کرد و

آیا نظام سرمایه داری توانسته است عدالت اجتماعی را در کشورهایی نظیر برزیل، شیلی، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، اندونزی و دهها کشور آفریقایی تامین کند؟ مگر نه این است که این کشورها سالیان درازی است که در راه "اقتصاد بازار آزاد" گام برمی دارند.

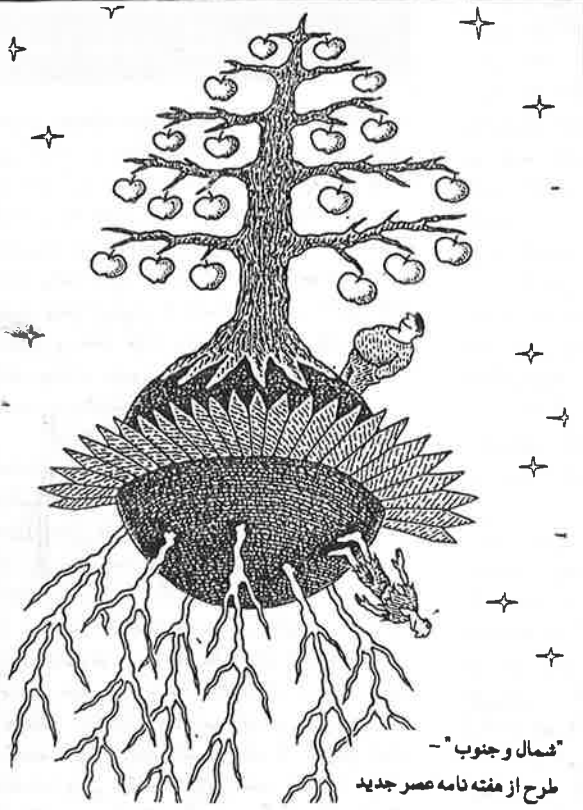
گوناگون بر بحران های اجتماعی - اقتصادی چیره گردند. در دهه هفتاد میلادی، افزایش سریع بهای نفت خام موجب بروز تورم بی سابقه ای در جهان غرب گردید که اقتصاد آن را دچار بحران عمیق کرد. اما کشورهای رشد یافته صنعتی غرب از این فرصت برای ایجاد تکنولوژی مدرن به قصد صرفه جویی در مصرف انرژی بهره گرفتند. ناگفته نماند که همین کشورها در سال های ۸۰ میلادی مبتکر اصلی بهره برداری گسترده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی بودند و با استفاده از انواع شیوه ها و اصلاحات توانستند بحران هائی را که در حال زایش بودند، علاج کنند. کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری در زمینه اصلاحات اقتصادی انعطاف پذیرتر از کشورهای سوسیالیستی عمل کرده و می کنند. نباید فراموش کرد که سرمایه داری برنامه ریزی و اصلاحات اجتماعی را از نظام سوسیالیستی به عاریه گرفت. و این در حالی است که کشورهای سوسیالیستی سالیان دراز از بهره گیری از برخی شیوه های مدیریت و اداره تولید جاافتاده در سرمایه داری پرهیز می کردند و آن را نوعی ارتداد می دانستند.

کوتاه سخن، ما امروز ناظر تغییر کیفی روند تولید در کشورهای سرمایه داری هستیم. البته این امر به هیچ وجه شامل همه کشورهای سرمایه داری نیست. حرف بر سر تعداد انگشت شماری از کشورهاست که در "سازمان همکاری اقتصادی و رشد" گرد آمده اند. این سازمان که ستادش در پاریس است، در مجموع ۲۴ کشور را فرا می گیرد. تازه رشد همه آنها نیز همسان نیست، در این میان ۷ کشور - ایالات متحده آمریکا، کانادا، ژاپن، آلمان غربی، ایتالیا، فرانسه و انگلستان - که به "گروه هفت" مشهورند، رشد یافته ترین آنها بشمار می روند. نباید از نظر دور داشت که کشورهای نظیر پرتغال، اسپانیا و یونان و ... نیز در زمره این ۲۴ کشور قرار دارند. سطح زندگی در این کشورها به مراتب پایین تر از شاخص مشابه، مثلاً در ایالات متحده و یا آلمان غربی است.

به نظر می رسد پدیده افراط و تفریط همیشه همزاد ارزیابی های سطحی و عجولانه است. زمانی اصولاً وجود هرگونه پتانسیلی در اقتصاد سرمایه داری نفی می شد و امروز سرمایه داری و "بازار آزاد" به مثابه حلال مشکلات و برطرف کننده همه گونه معضل اقتصادی معرفی می گردند.

"گروه هفت" برای جلوگیری از بروز بحران های حاد اقتصادی و مالی به همکاری کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری تمایل نشان می دهد. در واقع جلوگیری از تاثیر مخرب "بحران بورس" در سال ۱۹۸۷ محصول این همکاری بود.

طبق برآورد کارشناسان امسال نیز رشد اقتصادی در این کشورها ۳/۵ تا ۴ درصد خواهد بود. بدیهی است که چنین رشدی تورم زاست. شاید به این علت کشورهای عضو "سازمان



"شمال و جنوب"

طرح از هفته نامه عصر جدید

می کنند. این ادعا نیز دور از حقیقت است. حتی مطبوعات اقتصادی غرب پنهان می دارند که نه تنها دولت ها، بلکه خود انحصارها نیز هرچه کمتر به امکانات "بازار آزاد" اعتماد دارند.

دولت های غرب که شرط اصلی کمک به کشورهایی همانند لهستان و مجارستان را به اصطلاح "سپردن کار مردم به دست مردم" و پایان دادن به دخالت دولت در امور اقتصادی می دانند، خود برای مقابله با رقابت میان خود هرچه بیشتر به دخالت دولت در اقتصاد روی می آورند.

برای اینکه سخن بی پشتوانه نگفته باشیم از ایالت متحده آمریکا بزرگترین دشمن به اصطلاح دخالت دولت در اقتصاد نمونه می آوریم. طبق آمار منتشره در رسانه های گروهی جهان، سهم آمریکا در رشته میکروالکترونیک از ۸۹ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۶۴ درصد در سال ۱۹۸۷ تنزل کرد. اگر

در سال ۱۹۷۰، صنایع ماشین سازی آن کشور قادر به تامین نیاز بازار داخلی بود، در سال ۱۹۸۷ سهم کمپانی های آمریکائی در این زمینه به علت رقابت ژاپن و آلمان غربی ... به ۴۰ درصد رسید. در صنایع تلفن و تلویزیون سازی و غیره نیز وضع بهتر از این نیست.

ایالات متحده آمریکا که دیگر دولت ها را از دخالت در امور اقتصادی باز می دارد، خود به دستور کنگره برای مقابله با رقبا وارد میدان عمل شده است. همه راه های بازرگانی آزاد یکی پس از دیگری در نتیجه اتخاذ تدابیر دولتی بسته می شود. سدهای غیر تعرفه ای و انواع تبعیض ها از جمله این تدابیر بشمار می روند.

افزون بر این، کمپانی های تولید کننده کالا، خواهان کمک مالی از دولت هستند که باید به حساب دهها میلیون مالیات دهنده، تحقق پذیرد. چندی پیش کنگره آمریکا از ایجاد کنسرسیوم "سماتک" که چهارده کمپانی بزرگ تولید کننده میکروالکترونیک در آن گردآمده اند، حمایت کرد و دولت آمریکا در سال ۱۹۸۹ مبلغی در حدود ۱۰۰ میلیون دلار در این کنسرسیوم سرمایه گذاری کرد. کنگره آمریکا همچنین از دولت خواسته است تا در ساخت نوع جدید تلویزیون های رنگی نیز سرمایه گذاری کند. البته دخالت دولت در تولید به اینجا پایان نخواهد یافت. طبق پیش بینی کارشناسان، دولت آمریکا بزودی باید در صنایع کامپیوترسازی و نیز تولید گونه ای جدید از مواد مورد نیاز تکنولوژی مدرن سرمایه گذاری کند.

پاره ای از روشنفکران ایرانی و از مخالفان سوسیالیسم، با استفاده از مشکلات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در کشورهای

همکاری اقتصادی و رشد "سخت گیری در سیاست ارزی را پیش گرفته اند. تورم مهمترین عامل موثر در ایجاد بحران است. برای جلوگیری از تورم که اثرات آن در انگلستان مشهود بود، بهره اعتبارات به ۱۴ درصد افزایش یافت. اما، حتی این تدبیر قادر نشد از تورم ۸ درصدی جلوگیری کند. تورم در آلمان غربی نیز در حال افزایش است. مثلا، در ماه اکتبر سطح تورم در آن کشور به ۲ درصد افزایش یافت.

در کشورهای مورد بحث برای تامین رشد اقتصادی به حقوق کارگران نیز تجاوز می کنند. در انگلستان دولت برای ایجاد اشکال در اعلام اعتصاب، برخی از شیوه های مبارزه کارگران را غیرقانونی کرده است. در برخی دیگر از کشورها، انحصارها یا توسل به انواع حيله ها سعی در کاهش درآمد واقعی کارگران دارند. بنابراین طرح مسئله از این زاویه که تعداد کارگران بسرعت کاهش می یابد و تکنیک جای انسان را می گیرد و به همین علت نیز گویا است شمار فرد از فرد از بین می رود، با واقعیت وفق نمی دهد.

آری، بهره گیری از تکنولوژی مدرن تعداد زیادی از کارگران را به بازار کار روانه ساخته است. رشد اقتصادی در کشورهای صنعتی سرمایه داری که محصول کامپیوتری و خودکار کردن تولید است، طبعا به کاهش نیروی کار منجر می گردد. هم اکنون در ۲۴ کشور عضو "سازمان همکاری اقتصادی و رشد" بیش از ۲۸ میلیون بیکار در جستجوی کارند. البته باید خاطر نشان ساخت که هنوز دهها میلیون تن کارگر در این کشورها در تولید فعالیت می کنند. مناسبات کار و سرمایه هم در این کشورها بمراتب بفرج تر از گذشته است. نتیجه منطقی از آنچه گفته شد روشن است، تا زمانی که کار و سرمایه رویاروی هم قرار دارند، بهره کشی انسان از انسان از بین نخواهد رفت. به نظر می رسد پدیده افراط و تفریط همیشه همزاد ارزیابی های سطحی و عجولانه است. زمانی اصولا وجود هرگونه پتانسیلی در اقتصاد سرمایه داری نفی می شد و امروز سرمایه داری و "بازار آزاد" به مثابه حلال مشکلات و برطرف کننده همه گونه معضل اقتصادی معرفی می گردد.

هردوی این برخورد ها فاقد پایه علمی است. سرمایه داری حتی در شکل رشد یافته آن قادر به استقرار عدالت اجتماعی نیست. در بزرگترین و ثروتمندترین کشور سرمایه داری - ایالات متحده آمریکا در حدود ۴۰ میلیون انسان در سطح فقر زندگی می کنند و تعداد انسان های بی مسکن ۳ تا ۵ میلیون نفر تخمین زده می شود. در آلمان غربی به مثابه ثروتمندترین کشور اروپای غربی تعداد بیکاران رسمی در حدود ۲ میلیون نفر (اتحادیه های کارگری تعداد آنها را ۴ میلیون نفر می دانند) تخمین زده می شود. دهها هزار تن در این کشور فاقد مسکن هستند. "فقر جدید" اصطلاح رایج در همه کشورهای رشد یافته سرمایه داری صنعتی است.

موضوع مهم دیگر مسئله "اقتصاد بازار آزاد" است که کارشناسان اقتصادی به عنوان یگانه مداوای مشکلات اقتصادی برای همه جهان و در درجه اول کشورهای سوسیالیستی، تحمیل

سوسیالیستی تزی را مطرح می کنند که نمی توان با آن موافقت کرد. می گویند، مادامی که نظام سرمایه داری رشد نسبتا سریع، آنهم براساس انقلاب علمی را تامین می کند، چرا باید به یک نظام دیگر روی آورد. البته همان روشنفکران دریاره این که چنین رشدی چند درصد از کشورهای، سرمایه داری جهان را شامل می شود، خاموش می مانند.

در این باره چه می توان گفت؟ قبل از هرچیز باید هرپدیده ای را در متن تاریخی- مشخص و در مکان و زمان معین مورد حلاجی قرار داد. در غیراینصورت نمی توان به نتیجه مطلوب نائل آمد.

نظام سرمایه داری خصلت مترقی بود، که نظام های ماقبل سرمایه داری را از بین می برد. سرمایه داری در کشورهای رشد یافته صنعتی کنونی طی یک قرن و نیم اخیر تغییر کیفی یافته است. رشد سرمایه داری در این کشورها در عین حال به حساب غارت کشورهای "جهان سوم" تامین شده است.

طبق آمار منتشره از جانب سازمان پژوهش "ورلد وچ" در واشنگتن، در سال ۱۹۸۸ در جهان ۱۵۷ نفر میلیاردرد و ۲ میلیون نفر میلیونر وجود داشت. در عین حال ۱/۲ میلیارد انسان که یک چهارم ساکنان کره زمین را شامل می شوند، در شرایط فقر مطلق زندگی می کردند. از آغاز سال ۱۹۸۹ تا کنون ۲۰۰ میلیون نفر دیگر به تعداد مستمندان افزوده شده است. به موجب آمار دیگری بیش از ۱۰۰ میلیون انسان در جهان امروز فاقد مسکن اند و در کنار خیابان ها و زیاله دان ها و یا زیرپله ها شب را به صبح می رسانند.

بخش از به هم شکستن از نقش به اصطلاح

## آینده بدون گذشته ...

مترفی سرمایه داری در "جهان سوم" سخن بیان می آورند و برای اثبات نظر خود کشورهای همانند کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ را به عنوان نمونه عرضه می دارند. آری این کشورها توانسته اند در زمره کشورهای پالنبه رشد یافته جای گیرند، اما به چه بهائی؟ کافی است وضع میلیون ها انسان در دو کشور کره جنوبی و هنگ کنگ را مورد بررسی قرار داد و دید چگونه میلیون ها انسان قربانی این "رشد" شده و می شوند.

آیا نظام سرمایه داری توانسته است عدالت اجتماعی را در کشورهای نظیر برزیل، شیلی، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، اندونزی و دهها کشور آفریقائی تامین کند؟ مگر نه این است که این کشورها سالیان درازی است که در راه "اقتصاد بازار آزاد" گام برمی دارند.

میهن خودمان را در نظر بگیریم. مناسبات سرمایه داری در کشور ما دارای تاریخ طولانی است. همه می دانند که ایران سالیان دراز "همکار" نزدیک دول امپریالیستی بود و طی دودهده اخیر درآمد افسانه ای از فروش نفت داشت. وقتی انقلاب پیروز شد، همگان دیدند که کشور در آستانه "تمدن بزرگ" عملا وابسته به بازار جهان سرمایه داری بود.

امپریالیسم خصلت غارتگرانه خود را از دست نداده و اصولاً نمی تواند از دست بدهد. اگر امپریالیسم در فکر نجات میلیاردها انسان در کشورهای "جهان سوم" از فقر و مسکنت و بیکاری و گرسنگی می بود، آنگاه دیگر امپریالیسم نمی بود.

امروز نیز در یازدهمین سال پس از انقلاب ما صاحب یک اقتصاد عمیقاً وابسته و ورشکست هستیم. و این را تنها ما نمی گوئیم. در لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی رژیم که خلاصه آن ۱۹ آذرماه ۶۸ در روزنامه ها انتشار یافت، ضمن شمارش مشکلات اقتصادی، از کاهش شدید تولید ناخالص ملی در سال های اخیر و در پی آن کاهش درآمد سرانه کشور، وابستگی شدید اقتصادی به درآمد ارزی نفت و ناچیز بودن سهم صادرات غیرنفتی در منابع ارزی ج.ا.، بیکاری گسترده، پائین بودن بهره وری و ترکیب ناموزن اشتغال، عدم تعادل بین درآمدها و هزینه های دولت و ناهماهنگی "سازمان فضائی کشور" به معنای توزیع نامتوازن جمعیت و ناموزنی استقرار فعالیت ها و سرمایه گذاریها و عدم تعادل شهری و روستائی و ... سخن می رود.

این بیماری مزمن تنها شامل کشور ما نیست. همه کشورهای "جهان سوم" که در راه سرمایه داری گام گذارده اند دچار آن بوده و هستند.

خسارتی که به کشورهای "جهان سوم" از

طریق بازرگانی خارجی وارد می شود غیرقابل تصور است. عدم ثبات در کشورهای "جهان سوم" که صادرکننده مواد خام هستند زائیده بدترشدن هرچه بیشتر شرایط بازرگانی است. در نتیجه کاهش مستمر بهای مواد خام، قدرت خرید (ناشی از صادرات) اینگونه کشورها در فاصله سال های ۱۹۷۰-۱۹۸۷ بیش از ۲۰ درصد کاهش یافته است.

ما در اینجا نمی خواهیم درباره سرنوشت بسیار رقت انگیزدهها کشور وام گیرنده از بانک های دول رشد یافته سرمایه داری که برای همگان روشن است، سخن به میان آوریم. کافی است متذکر شویم که کشورهای وام گیرنده مجبورند سالانه ۱۰ درصد بهره در برابر وام بپردازند. آمار نشانگر آن است که صدور اصل و فرع وام و سود سرمایه گذاری از کشورهای "جهان سوم" به کشورهای رشد یافته صنعتی سرمایه داری بمزاتب بیشتر از وام و سرمایه گذاری در آن کشورهاست. آیا راه رشد سرمایه داری خواهد توانست کشورهای درحال رشد را از این دور جهنمی نجات دهد؟ البته نه! امپریالیسم خصلت غارتگرانه خود را از دست نداده و اصولاً نمی تواند از دست بدهد.

اگر امپریالیسم در فکر نجات میلیاردها انسان در کشورهای "جهان سوم" از فقر و مسکنت و بیکاری و گرسنگی می بود، آنگاه دیگر امپریالیسم نمی بود.

نظام سرمایه داری در سده های ۱۸ و ۱۹ نقش مثبتی در کشورهای سرمایه داری ایفاء کرد. امروز ما در آستانه سده ۲۱ هستیم و به ناچار باید نظام های گوناگون را از دید نوین مورد بررسی قرار دهیم. انقلاب علمی و فنی شرایط را از بیخ و بن عوض کرده است. ما دیگر نباید به سرمایه داری از دیدگاه فقط رشد نیروهای مولد بنگریم. در کشورهای نظیر ایران حرف برسر رشد نیروهای مولد از چه طریقی و برای کدام هدف ها است؟

بی سبب نیست که ما می گوئیم فقط تحلیل در متن تاریخی می تواند امکان ارزیابی علمی روندهای جاری در کشورهای "جهان سوم" را ارائه دهد. آنچه مربوط به نظام و یا صورتبندی سوسیالیستی است، باید گفت، دفورمسیون سوسیالیسم و دگرگونسازی برای ترمیم آن به معنای نفی سوسیالیسم و به اصطلاح پیشروی به سوی سرمایه داری نبوده و نیست. هدف بازگشت به سوسیالیسم واقعی و استفاده از پتانسیل عظیم نهفته در آن است. عدالت اجتماعی واقعی، دمکراسی، ارزش گذاشتن به شخصیت انسان، تامین نیازهای مادی و معنوی او، تامین حاکمیت همه خلق مضمون و محتوای واقعی سوسیالیسم را تشکیل می دهد.

نادیده گرفتن و یا نفی هر یک از عناصر شمرده شده عمل ضد سوسیالیستی است. به نظر ما نواندیشی نیز این نظر را مطرح می کند. تاریخ را برای آن می آموزند تا از آن برای آینده درس گیرند. آینده بدون گذشته وجود ندارد. در هیچ موردی نباید به افراط و تفریط راه داد.

## "مارکسیست ارتدکس"

یا

## دیکتاتور شوونیست

قیام مردم و نیروهای مسلح رومانی، در اندک زمانی طومار دیکتاتوری چائوشسکو را درهم پیچید. در پی چند روز درگیری خونین، مقاومت نیروهای وابسته به رژیم حاکم درهم شکسته شد و قیام کنندگان کنترل تمام کشور را در اختیار خود گرفتند.

هرچند ضایعات و تلفات ناشی از زدوخوردهای چندروزه بسی سنگین است، اما با همه اینها مردم رومانی می روند تا اساس یک زندگی فارغ از زورگویی و دمکراتیک را بهی ریزند. تحولات طوفانی رومانی یک بار دیگر نشان داد که در جهان ما هرچه بیشتر عرصه بر رژیم های خودکامه ضد دمکراتیک تنگ تر می شود از اینرو پیروزی خلق های رومانی، نه تنها از زاویه همبستگی با آنان، بلکه همچنین از نظر تنگ تر شدن حلقه محاصره برگرد رژیم های سرکوبگر و دیکتاتورمنش، برای مردم ایران پراهمیت و امیدوارکننده است. آزادی خواهان ایران در سیمای رویدادهای آن کشور، آینده ای را می بینند که در آن مبارزه خلق های ایران به عصر سراسر تباهی رژیم "ولایت فقیه" پایان خواهد داد و راه زندگی آزاد و دمکراتیک را به رویشان خواهد گشود.

درمتن خشوندی جهانیان از پایان عمر رژیم حاکم برومانی، رسانه های گروهی غرب به شیوه معمول به جاروجنجال بی سابقه ای با هدف قلب واقعیات و مخدوش کردن سیمای اندیشه های سوسیالیستی پرداخته اند.

در این تبلیغات چائوشسکو به عنوان "آخرین مارکسیست ارتدکس" در قاره اروپا معرفی شده و میان سرنگونی وی با "فکست"، کمونیسم و سوسیالیسم علامت تساوی گذارده می شود. در این میان یک واقعیت عمده را عمداً به دست فراموشی می سپارند، این واقعیت را که طی سال ها شخص چائوشسکو مورد حمایت آشکار مقتدرترین کشورهای امپریالیستی غرب قرار داشت و همان رسانه هایی که امروز می کوشند از سرنوشت عبرت انگیز دیکتاتوری وی به ضرر اندیشه های انسانی سوسیالیسم بهره گیرند، خود مداح و ستایشگرا بوده اند.

برکسی پوشیده نیست که چائوشسکو و طرفداران وی، از سال ها پیش، با گرویدن به سوی شوونیسم لجام گسیخته، راه و روش خاص خود را در پیش گرفتند. آزادی کشی، ستم گری براقبیت های قومی، بویژه مجارهای ساکن رومانی، ادعاهای ارضی نسبت به همسایگان، وادار کردن شهروندان رومانی به طلاق دادن همسران خارجی خویش، تبلیغات برضد دیگر کشورهای سوسیالیستی و ... اجزاء این سیاست شوونیستی و عظمت طلبانه را تشکیل می داد. سیاست مذکور همچنین با تدابیر اقتصادی معینی در جهت نزدیکی و تکیه بر اقتصاد کشورهای سرمایه داری غرب تکمیل می شد. در پیش گرفتن این راه از سوی رومانی، از آنجا که در عمل سیاست عمومی امپریالیسم برای

## رژیم "اسلامی" به موج ضد افغانی دامن می زند

سپس معلوم شد که هم امپریالیست ها و هم رژیم های ضیاء الحق و خمینی در زمینه توانائی مردم افغانستان به دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت خویش کورخوانده اند و نتوانسته اند درک کنند که مردم افغانستان زیر بار حکومت های دست نشانده پاکستان و ایران نخواهند رفت.

حال دو تا سه میلیون روستائی افغانی که از جمله قربانی سیاست توسعه طلبانه گردانندگان مرتجع جمهوری اسلامی شده اند روی دست رژیم مانده اند. ساده ترین و منطقی ترین راه حل این است که جمهوری اسلامی دست از مداخله در امور داخلی کشور همسایه بردارد و به این برادران افغانی اجازه و امکان دهد به سرزمین آباء و اجدادی خود بازگردند. دولت افغانستان، همانطور که تا کنون نیز نشان داده است، برادران هموطن خود را به گرمی می پذیرد و همه گونه امکانات را برای آغاز یک زندگی نوین در اختیارشان می گذارد.

مردم ایران که خود چند میلیون آواره در سراسر جهان دارند، درد برادران افغانی را خوب درک می کنند. تفاوت در این است که دولت افغانستان با صداقت کامل همه شرایط مناسب را برای مراجعت آوارگان فراهم کرده است، ولی در ایران رژیم جنگ و جهل و جنایت، چنان جو خفقانی را بوجود آورده است که اکثریت مردم به ویژه خانواده های روشنفکر قادر به تنفس آزاد در کشور نیستند و مجبورند رنج آوارگی و دربدری را همچنان تحمل کنند تا اسیر دست این ارتجاع اصحوبه قرون

گردانندگان جمهوری اسلامی گوئی ناگهان بی برده اند که وجود دو تا سه میلیون آواره در ایران، به یک مفضل بزرگ اجتماعی تبدیل شده است. می گویند مهاجران افغانی امنیت و سلامت کشور را به خطر انداخته اند. آوارگان افغانی را متهم می کنند که منشاء "فساد" و مرکز توزیع مواد مخدر در سراسر کشور هستند. هفته ای نیست که چند افغانی در ایران اعدام نشوند.

کار تبلیغات ضد افغانی به جایی رسید که نمایندگان مجلس، پیش نویس یک طرح قانونی را با قید دو فوریت به مجلس بردند که به موجب آن قرار بود دو تا سه میلیون مهاجر افغانی از سراسر ایران جمع آوری شوند و در اردوگاه های ویژه اسکان یابند.

جالب اینکه همان نمایندگانی که عجولانه دوفوریتی بودن لایحه را تصویب کرده بودند، به هنگام طرح آن در جلسه علنی مجلس به آن رای ندادند! از اول هم معلوم بود که گردآوردن دو تا سه میلیون زن و مرد و کودک که در میان آنان سالخوردگان نیز بسیاریند، کاری است غیرعملی و متضمن هزینه های غیرقابل تصور برای تامین خوراک و پوشاک و بهداشت و درمان، که چه بسا منجر به یک فاجعه و اقتضاح بین المللی خواهد شد.

اما در جمهوری اسلامی، شیوه دست به کارهای نابخردانه زند و سپس برای پیامدهای ناگزیر آن به چاره جوئی پرداختن امری پیش پا افتاده

## درباره "وحدت" دو آلمان ...

تجدید ساختمان خواهد کرد؟

۵- برخورد به حضور نیروهای نظامی متفقین در سرزمین آلمان و ادامه فعالیت میسیونهای ارتباطی و نیز برخورد به مواظبتنامه چهارجانبه سال ۱۹۷۱ چگونه خواهد بود؟

۶- امکان ایجاد چنین تشکل آلمانی، باروند هلستیک چگونه همساز خواهد شد و آیا به رشد خلاق آن در جهت برطرف ساختن تفرقه در اروپا، از بین بردن هر نوع تبعیض در مناسبات متقابل دولت های اروپائی و حرکت بعدی به سوی ایجاد محیط واحد حقوقی، اکولوژیکی، فرهنگی و انفرماسیونی در اروپا یاری خواهد کرد؟

۷- آیا دولت های آلمان - اگر آنها به شکلی درباره حرکت به سوی وحدت آلمانها نظر بدهند- منافع دیگر دولت های اروپائی را مدنظر قرار خواهند داد و حاضر خواهند شد برپایه جمعی راه حل مورد توافق متقابل را درباره حل همه مسائل و مضللاتی که می توانند در این ارتباط بروز کنند و از آنجمله راه تنظیم مسالمت آمیز آنها در اروپا را پیدا کنند؟

چنانکه می بینیم مسئله وحدت دو آلمان بسیار بفرج و پیچیده است و نمی توان آن را با سروصدای تبلیغاتی "بسادگی" حل کرد. به هیچ وجه تصادفی نیست که وزیر امور خارجه شوروی می گوید: "حرف برسر شرایط بنیادین موجودیت و پیشرفت خلق های اروپاست. به هر حال خلق های اتحاد شوروی حق دارند بدانند که هر نوع تغییر و تبدیلی در مرکز اروپا چه معنائی برای آینده آنها، برای امنیت آنها خواهد داشت. ما برای ثبات کنونی در اروپا ۲۰ میلیون تن قربانی داده ایم.

آیا مردم آلمان می توانند فاجعه ملی ای را که هیتلر آنها را به سویش کشاند، فراموش کنند؟ اتحاد شوروی به عنوان یکی از دول متفق نمی تواند مسئولیت بی آمدهای ممکن این یا آن شکل تکامل اروپا را از خود سلب کند."

سیاست غلط و خامان برانداز او و دستیارانش را بپردازند. در نتیجه وضع زندگی مردم که بدون آن هم به حد کافی پائین بود، بشدت رو به وخامت گذارد. کمبود شدید مواد غذایی، محدودیت فزاینده امکانات رفاهی (مثلا خانواده ها حق نداشتند شب ها بیش از یک لامپ روشن کنند) عرصه را بر اهالی کشور تنگ کرده بود. همه این زورگویی ها واکنش و اعتراض به حق مردم را برمی انگیزد. پاسخ رژیم چائوشسکو نیز به اینگونه واکنش ها و برآمدها جز سرکوب و بکارگیری نیروهای نظامی و امنیتی نبود. بشکه باروت نارضایی هر آن انباشته تر میشد، اما برای شخص دیکتاتور و خانواده اش، که از سال ها پیش از توده های مردم بیگانه شده بودند، هیچ چیز "خیرهادی" وجود نداشت. و به همین دلیل نیز هنگامی که زمان انفجار فرارسید، دیکتاتور و یارانش، بی آنکه بدانند چه روی داده، از صحنه سیاست (وزندگی) محو شدند.

رژیم استبدادی چائوشسکو هیچ وجه مشترکی با نظام انسانی سوسیالیسم نداشت. هر چند بخش مهمی از اقتصاد کشور و بویژه صنایع، در اختیار دولت بود، اما مالکیت دولتی در خدمت خلق و برای رفاه و بهروزی او به کار گرفته نمی شد. بلکه به ابزاری جهت تامین منافع قشر معینی از وابستگان و کارگزاران رژیم بدل شده بود.

برخاسته از واقعیت های پیشگفته است که چائوشسکو را نه به عنوان یک "مارکسیست ارتدکس" (آنگونه که تبلیغات امپریالیستی به قلم می دهند) بلکه باید به عنوان یک دیکتاتور بریده از خلق ارزیابی کرد. دیکتاتوری شبیه دیگر همتایان خود در چهارگوشه جهان، که با قیام مردم رومانی برای ابد به خاک سپرده شد.

ایجاد شکاف میان اعضای پیمان ورشو بود، با حمایت گرم کشورهای امپریالیستی همراه شد، رهبران کشورهای امپریالیستی در دیوارهای خود با "رهبرمستقل رومانی" به وی وعده های "جذابی" دایر بر اعطای "کمک" و "اعتبار" و نوسازی صنایع رومانی می دادند. در تبلیغات رسانه های گروهی غرب، چائوشسکو به مثابه "مظهر" رومانی، "شخصیت متکی به خود"، "واقع بین" و... معرفی می گشت. در داخل رومانی نیز دستگاه "کیش شخصیت" چائوشسکو، با تکیه بر احساسات عقب مانده ناسیونالیستی و شوونیستی، وی را به عنوان فردی که رومانی را به سوی "سعادت" رهنمون خواهد شد، قلمداد می کرد.

نتیجه چه بود؟ کشورهای امپریالیستی، ظاهراً به قصد تشویق رومانی و در پیگیری راه و رسم مستقل خویش، وام ها و اعتباراتی در اختیار آن کشور گذاردند. برخی کارخانه های بزرگ به کمک تکنولوژی غرب، در آن کشور ساخته شد.

چائوشسکو و یارانش تصور می کردند که با فروش محصولات این کارخانه ها در بازارهای غرب خواهند توانست بدهی های خود را پرداخت کنند. اما این کارخانه هابسیار پیش تر از آنکه بتوانند ارز لازم برای بازپرداخت وام ها و بهره های مربوطه را فراهم کنند، قدرت رقابت خود را با کارخانه ها و موسسات دائمی در حال تجدید سازمان غرب از دست دادند.. کشور رومانی با میلیاردها دلار بدهی خارجی، وابسته و درمانده به جای ماند.

در اینجا نیز رژیم دیکتاتوری چائوشسکو، "راه حل" ویژه خویش را برای برون رفت از وضع فاجعه بار اقتصاد کشور به میدان آورد، ایراد فشار طاقت فرسا به توده های مردم با هدف صادرات هرچه بیشتر و پرداخت سریع بدهی های خارجی. به زعم چائوشسکو زحمتکشان رومانی می بایست تاوان

## درباره "وحدت" دو آلمان مستقل

(نگاهی به تحلیل وزارت امور خارجه اتحاد شوروی)

مسئله وحدت دو دولت آلمان در این روزها به موضوع تبلیغی در آلمان غربی تبدیل شده است. سران دولت و برخی دیگر از رهبران سیاسی و نیز رسانه های گروهی سروصدای زیادی در این زمینه به راه انداخته اند. این تبلیغات چه هدفی را دنبال می کنند؟ اگر بخواهیم بی پرده سخن گوئیم، رهبران آلمان فدرال در صدد "بلمیدن" آلمان دمکراتیک هستند. پاسخ رهبران سیاسی آلمان دمکراتیک نیز در این مورد صریح و روشن است: آلمان دمکراتیک به فروش نمی رسد و به مثابه اترناتیو سوسیالیستی رشد خواهد یافت.

اگر در نظر بگیریم که اکثر ساکنین آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال نیز موافق برنامه ده ماده ای صدراعظم آلمان فدرال نیستند، در ظاهر امر مثل اینکه مسئله روشن است. اما، در واقع وضع کنونی با توجه به مجموعه رویدادها در اروپا بسیار بغرنج و پیچیده است.

مهمترین موضوع در زمینه "وحدت آلمان"، مسئله تأمین صلح در اروپاست. به موازات تبلیغات دولت آلمان فدرال پیرامون وحدت، نگرانی عمیقی اروپا را فراگرفته است. بنابراین می توان گفت از سوئی موضع همسایگان دو دولت آلمان و از سوی دیگر نقش چهار دولت فرانسه، انگلستان، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی، که مسئولیت ویژه ای به عهده دارند مسائلی هستند که نباید و نمی توان از نظر دور داشت.

۹ دسامبر ۱۹۸۹، وزیر امور خارجه اتحاد شوروی ضمن سخنرانی در کمیسیون سیاسی پارلمان اروپا توضیحات بسیار دقیق و جالبی درباره جاروجنجال پیرامون وحدت دو دولت آلمان داد که موضوع مورد بحث را می شکافت. وی اظهار داشت که دولت شوروی و نه تنها آن دولت برای اسناد حقوقی - بین المللی امضا شده در سال های اخیر و بویژه قرارداد هلسینکی در زمینه تنظیم مناسبات میان کشورها اهمیت زیادی قائل است. افزون بر این، اسناد رسمی دیگری هم وجود دارند که مسئولیت مهمی بر عهده چهار دولت می گذارند.

اوضاع و احوال در اروپا چنان است که هر کشوری در فعالیت خود، باید وضع موجود را مورد توجه جدی قرار دهد. زیرا در غیر اینصورت، ساختار صلح و امنیت در حال جان گرفتن اروپا، بکلی از هم خواهد پاشید.

وزیر امور خارجه اتحاد شوروی می گوید: "موضع اتحاد شوروی در این باره روز ۹ دسامبر سال جاری از جانب م. س. گاریاچف در پنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بیان شد."

ما با قاطعیت تمام تأکید می کنیم که از آلمان

دمکراتیک دفاع خواهیم کرد. آلمان دمکراتیک متحد استراتژیک ما و عضو پیمان ورشو است. باید واقعیت شکل گرفته پس از جنگ، یعنی موجودیت دو دولت آلمان عضو سازمان ملل متحد را ملاک قرار داد. عقب نشینی در این عرصه به بی ثباتی در اروپا خواهد انجامید."

وزیر امور خارجه شوروی گفت که می خواهم تز دیگری را نقل کنم:

- ما طرفدار همکاری مسالمت آمیز برهانه اصول احترام متقابل، برابری و استقلال هردو دولت آلمان - جمهوری دمکراتیک آلمان و جمهوری فدرال آلمان - هستیم. مسئله مربوط به آینده را سیرتاریخ طی تکامل روند همه اروپا تعیین خواهد کرد.

باید در نظر داشت که دو دولت آلمان، هم در چارچوب دو سیستم جداگانه قرار دارند و هم عضو دو پیمان ورشو و ناتو هستند."

به گفته وزیر امور خارجه شوروی، در آینده ضرورت وجود این دو پیمان از بین خواهد رفت، اما راه رسیدن به آن آسان نخواهد بود. این امر وابسته به تغییرات بنیادین میان ناتو و پیمان ورشو و نیز تغییر خصلت این دوسازمان است.

تصادفی نیست که قرارداد دائمی منعقد در سال ۱۹۷۲ درباره مناسبات ریشه ای میان آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال نیز، تکامل تدریجی مناسبات میان دو دولت مستقل آلمان را در نظر می گیرد، از موجودیت پهلو به پهلو به موجودیت با همدیگر، تنظیم اشکال مختلف همکاری نزدیک میان دولتی بین آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال هم آهنگ با تکامل روند همه اروپا.

باید توجه کرد که دولت های متفق مسئولیت موافقتنامه چهارجانبه و تصمیمات دوران جنگ را به عهده گرفته اند و نیروهای مسلح زیاد و مجهز به سلاح های هسته ای در اراضی آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال در اختیار دارند.

به نظر دولتی، واقعیت حقوقی و قانونی را نمی توان نادیده گرفت. نادیده گرفتن آنها، نظم کنونی حافظ صلح و آرامش میان دولت های اروپائی را که طی چهل سال وجود دارد، بهم خواهد زد.

احدی سر بازگرداندن روند تکامل تاریخی به عقب ذینفع نیست. حل قطعی و غیرقابل بازگشت مرزهای اروپا یکی از عناصر متشکله مسئله آلمان بشمار می آید. این که بخشد آن را زیر علامت سوال ببرند، امکانات جدی تکامل مناسبات میان آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال را پایمال خواهند کرد.

به عقیده مقامات اتحاد شوروی، حق تعیین سرنوشت برای هر یک از دولت های آلمان حفظ می شود. اما، از این حق می توان در چارچوب دیگر موازین و اصول بین المللی، باتوجه به ویژگیهای دو دولت آلمان و مسئولیت آنها در قبال همه ساکنان اروپا و جهان استفاده کرد و در نظر داشت که خطر جنگ نباید دگر بار از سرزمین آلمان مردم جهان را تهدید کند. اما، مفهوم خود تعیین سرنوشت نیز به معنی نفی هرنوع فشار به دولت ها از خارج است. به همین دلیل هرگونه فراخوان و یا نصیحت و یا مصلحت درباره "تعیین سرنوشت خود" و همچنین

تجویز اینکه چگونه و در چه فاصله زمانی باید نظام حکومتی آلمان دمکراتیک را تغییر داد، نه تنها بی فایده است، بلکه می تواند صحت چنین انتخاب آزادی را زیر علامت سوال ببرد.

وزیر امور خارجه اتحاد شوروی در سخنرانی خود شاهد تاریخی جالبی را که شاید خیلی ها ندانند و یا دانسته و فهمیده "فراموش" کرده باشند، یاد آورد. وی گفت که تا پیوستن آلمان فدرال به بلوک "ناتو" اتحاد شوروی از ایجاد آلمان واحد غیر نظامی و دمکراتیک طرفداری می کرد و بر آن بود که وحدت دو دولت آلمان در شرایط همین و در بطن سیاسی - تاریخی مشخص و اظهار آمادگی صریح در هر دو دولت آلمان برای پیشروی در این راه امکان پذیر است.

پس از استتکاف آلمان فدرال از اجرای انتخابات آزاد در سراسر آلمان در سال ۱۹۶۲ و وارد شدن آن دولت در سیستم بسته بلوک نظامی - سیاسی و اقتصادی، وضع تغییر کرد. از آن ایام واقعیت نوینی شکل گرفت که به ساختار اروپائی پس از جنگ فراروید.

به گفته وزیر امور خارجه شوروی، در این اواخر "مسئله تعیین سرنوشت دولت های آلمان به موضوع حادی تبدیل شده است. فراخوان پیوستن آلمان دمکراتیک به ترکیب آلمان فدرال تنها نگرانی احزاب سیاسی و مردم آلمان دمکراتیک را بر نمی انگیزد. آخرین آنها پیشنهاد دست برداشتن از دولت خویش و تبدیل آلمان دمکراتیک به بخشی از "ناتو" را می کنند.

همسایه های آلمان دمکراتیک و آلمان فدرال هم نگران هستند. آنها را نیز می توان درک کرد. آیا واقعا هم می توان مسئله این یا آن شکل وحدت آلمان و یا نزدیکی عملی به حل آن را بدون تصور روشنی پیرامون خیلی از نکات مهم حیاتی مطرح کرد؟"

وی این نکات حیاتی را به شرح زیرین بر می شمارد:

۱- چگونه می توان از لحاظ سیاسی، حقوقی و مادی تضمین کرد که وحدت آلمان خطری در آینده برای امنیت ملی دیگر دول و صلح اروپا بوجود نخواهد آورد؟ این پرسش پاسخ ندارد.

۲- آیا چنین آلمان فرضی، اگر در طول زمان ایجاد گردد، آماده خواهد بود تا مرزهای موجود در اروپا را به رسمیت بشناسد و از هرگونه ادعای ارضی دست بردارد؟ چنانکه می دانیم دولت آلمان فدرال حاضر به دادن پاسخ به این پرسش نیست.

۳- این تشکل ملی آلمانی چه مقامی در ساختار نظامی - سیاسی موجود در قاره ما خواهد داشت؟ این تصور جدی نیست که وضع آلمان دمکراتیک تغییر رادیکال یابد، اما وضع در آلمان فدرال به روال سابق باقی بماند.

۴- در صورت تحقق وحدت آلمان، پتانسیل واقعی این تشکل، دگرترین نظامی و ساختار نیروهای نظامی آن چگونه خواهد بود؟ آیا چنین تشکلی آماده غیرنظامی کردن و پذیرفتن اصل بی طرفی خواهد بود و مناسبات اقتصادی و غیره خود را با اروپای شرقی، چنانکه در گذشته مورد نظر بود به طرز بنیادی

ادامه در ص ۷

NAMEH MARDOM

Central Organ of the Tudeh Party of Iran

ADDRESSES: 1- P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden  
2- Dr. W. Silbermayer, PF. 398, A-1141 Wien, Osterreich

NO: 292

January 2 1989

نامه

مردم

بها ۲۰ ریال